

ادبیات ایران و عرفان

عرفان زاهدانه، عرفان رندانه و عرفان سالوسانه

میر عبدالله سیار

نه شبم نه شب پرستم که حدیث خواب گویم
چو غلام آفتابم، همه ز آفتاب گویم
مولوی

برای عبور از مسیر پرمخاطره جبر و رسیدن به فراخانی اختیار و نشستن بر مسند زرین آزادی، شناخت صحیح قانونمندی تاریخ و دریافت نقش انسان به مثابه سازنده و تغییردهنده آن، ضرورت می‌یابد.

گرچه مطالعه در بنیان‌های مادی جامعه اهمیت دارد، اما اندیشیدن و مطالعه در ریشه‌های معرفتی و روانی پایه‌های اجتماعی ما را با بنیادهای مادی آن جامعه دقیق‌تر آشنایی سازد. از آنجا که حقیقت یک دوران تاریخی در آثار هنری و ادبی آن دوران آشکار می‌شود، تأمل در آن، اهمیت بسزائی خواهد داشت.

هنروران با تکیه بر قابلیت فردی‌شان، با کنجکاوئی سعی داشتند که به دنیای بهتر بیندیشند و به دنبال آنچه که «یافت نمی‌شود» یعنی انسان و انسانیت، با چراغ هنر بگردند و در مقابل هجوم‌های پیاپی بیگانگان ستم‌گستر بر سرزمین ما و خیانت‌ها و خیانت‌های زراندوزان و بیگانه‌پرستان داخلی، هنر و ادب مقاومت را پایه‌ریزی کنند.

شگردهای مختلف زبانی و استفاده از زبان اشاره و رمز، طنز و تعریضی بر اختناق و فشار

حاکم بر جامعه بود.

ادبیات و آثار هنری که متأثر از زمینه‌های فرهنگی جامعه است، در قرون وسطی تحت تأثیر اندیشه‌های عرفانی، گاه در جهت آزاداندیشی و گاه در مسیر جزم‌اندیشی و خرافه پرستی قرار می‌گیرد. اما همیشه هنر واقعی سعی می‌کند که عناصر منفی را کمتر جذب کند و سودجستن از اندیشه‌های خرافی نیز احیاناً به منظور تقهیم افکار مثبت و به صورت تمثیل مورد توجه قرار می‌گیرد زیرا ذاتاً آفرینش هنری و به ویژه آفرینش ادبی واکنشی است انسانی علیه ناتوانی و سستی که در لحظات شکست به انسان روی می‌آورند و نیز تجلی عواطف انسانی در لحظات مبارزه و کشمکش‌های انسانی و به دست آوردن پیروزی است. پس می‌توان چکیده و عصاره احساسات و اندیشه‌های یک ملت را در آثار ادبی و فرهنگی یک دوران پیدا کرد. به قول «گورکی»، هنرمند را نباید تنها خدمتکار و دایه عواطف شخصی تصور کرد بلکه او قادر است که پژواک تاریخ و بانگ جامعه، حتی در بیان صمیمی‌ترین شورها، در بیان عشق، اندوه و دلهره خویش باشد.

مسلم است که ادبیات کلاسیک ماتحت تأثیر مستقیم اندیشه‌های عرفانی است و اندیشه‌گران قرون وسطا، گاه به کمک فلسفه و علم و گاه با رمز تشییع و تصوف در صیغه عرفان با زبان اشارت سخت می‌گفتند.

آنکس است اهل بشارت که اشارت داند
نکته‌ها هست بسی، محرم اسرار کجاست

و از رزم و راز عارفانه برای بیان مقصود خویش استفاده کردند تا آرزوها و خواسته‌های قلبی خویش را بی‌پروا بیان کنند. گرچه اغلب عرفا در مجموع در هنگامه مصیبت‌های کمرشکن، با فرورفتن در درون خویش و پناه بردن به رمز و اشاره، اندیشه‌های مه‌آلود و آمیخته به نفی و انکار همه چیز عرضه کردند و به ناگزیری و یأس و انزوا و فرورفتن در فردیت بدبینانه خویش تن دردادند، به صورتی که انسان پناهگاهی جز در درون خویش نمی‌توانست بیابد و مقهور قضا و قدر بود، اما مردم ما هر بار که در چنبر ستم گرفتار می‌آمدند، جدلی بی‌سابقه در فکر و فرهنگ آنان پدیدار می‌گشت و حاصل این جدل نه یأس و دلمردگی، بلکه تلاش و مقاومت بیشتر آنها را موجب می‌گشت. گرچه آنگاه که از جوشش زندگی محروم می‌شدند و سر در آغوش زمستان می‌گذاشتند، این جدل در مدار بسته‌ای دور می‌زد و محصولی مطلوب جامعه آفریده نمی‌شد اما هرگز از پویایی خویش نمی‌افتاد و خرافی‌ترین اعتقاد را به اندیشه مثبت تبدیل می‌کرد و شکل مبارزه را در درون جامعه تغییر می‌داد. ادبیات آنگاه که در برابر فرهنگ رسمی و درباری قرار می‌گرفت به ابزار پایداری تبدیل می‌شد.

تأثیر اندیشه‌های عرفانی (به ویژه عرفان رندانه ایرانی) در حیات ادبی ایران موجب شد که اولاً اختصاص شاعران را به دربار تادریجی از بین ببرد، ثانیاً شطحیات عرفا (شکردهای بیانی که به شکل متناقض نما "Paradox" مورد استفاده

قرار می‌گرفت و به ظاهر خلاف شرع یا ناموافق با اندیشه‌های خشونت‌طلبان و حاکمان زورمدار بود) در آن راه یابد و هنر و ادبیات از قید تعهدات سیاست‌های مزورانه تا حدی آزاد شد. اما نباید تأثیرات منفی آن را نادیده گرفت. شکی نیست که تأثیرپذیری ادبا از عرفان در گذشته، گاه بسیار منفی و ویرانگر و گاه زیرکانه و مثبت بود.

مبارزه فکری با فرهنگ

و سلطه بیگانگان

در گذشته به

صورت تصوف ایرانی

و عرفان‌رندانه

جلوه کرد

ذکر این نکته لازم است که دینامیسم روانی مردمی که به تلخی شکست‌های پی‌درپی دچار شدند و بارها عواملی موجب گسست فرهنگی آنها شده است، احتیاج به تأملی دقیق دارد. با دقت بیشتر در این زمینه می‌توان این تأثیرپذیری را در رابطه با عرفان بر سه نوع دانست:

تأثیرپذیری از عرفان زاهدانه، تأثیرپذیری از عرفان‌رندانه و تأثیرپذیری از عرفان سالوسانه. عرفان زاهدانه نتیجه ترس و شکست یأس‌آمیز است. زاهد منزوی و جدا از مردم در قبول زهد و ریاضت و تسلیم تعبدانه، برای فرار از واقعیت تلخ و احساس تحمل‌ناپذیر شکست و تنهایی به قشری‌گری روی می‌آورد و برده وار تسلیم می‌شود. رنج و مشقت بیپوده را با رضایت خاطر می‌پذیرد و نیروها و امیال خود را به دیگری نسیت می‌دهد. «واعظ‌مرگ» است و «فرورفته در عمق افسردگی» و «روانش مسلول» است و «شیفته آموزه‌های خستگی و گوشه‌گیری (۱)» و خود را موجودی بی‌اراده، سست‌عنصر و تسلیم‌طلب می‌بیند و راه حل مشکل زندگی را در انزواطلبی، دوری از مردم، فیده‌نیسم و ذهن‌گرایی می‌داند و به نوعی بی‌ارادگی و مازوشیسم از نظر روانی دچار می‌شود. عرفان زاهدانه به بیپودگی زندگی و بی‌ثمر بودن تلاش انسان می‌اندیشد و در تغزل

به غم‌گرایی (نوستالوژی) روی می‌آورد و معشوقش در عین جفاکاری مورد پرستش است. نیروی کسی که زاهد در برابرش سر تسلیم فرود آورده است در نظر صدچندان می‌نماید و به شکست کامل خویش اقرار دارد. خوف زاهدانه که در نتیجه بی‌اعتبار بودن زندگی و قبول شکست بوجود می‌آید زاهد را به گریه و ندم و تسلیم وامی‌دارد، حاکمیت زورمداران، عرفا را متقاعد می‌سازد که زندگی یک دم بیش نیست که آن هم در اختیار و سلطه حاکمان مقتدر است. قتل عام مردم، کورکردن‌ها و گردن‌زدن‌ها و کله‌منارهایی که درست می‌شود بر بی‌اعتباری زندگی دلالت دارد. شلاق‌زدن‌ها و محروم ساختن صاحبان عقیده از تمامی حقوق اجتماعی به جرم اظهار عقیده، زندان‌ها، شکنجه‌های سخت و سلب آزادی از مرد و زن و پیر و جوان، بر باد دادن نوامیس مردم به اعتبار خواسته‌های شهوانی کارگزاران حاکم، مصادره زندگی آنها و کشتن اقوام، دوستان و منسوبین شخص متمدن یا دگراندیش، قحطی و تنگی معیشت و وضع مالیات‌های کمرشکن و کشتن کودکان و زنان بی‌گناه به جرم اولیاء متمدن‌شان، همه و همه زندگی را بیپوده و بی‌اعتبار جلوه می‌دهد. فروریختن عظمت و اهمیت اشخاص بایک اظهار عقیده و یا تغییر موضع سیاسی‌شان همه و همه موجب توجه عرفا به آزادی‌درون و عدم پایبندی به مسائل اجتماعی و توجه باطنی و سرکوب‌غرایز می‌گردد.

پیوند عمر بسته به مویی است، هوش دار غمخوار خویش باش، غم روزگار چیست؟ تسلیم شدن در برابر تقدیر و تن به قضا دادن از اعظم صفات زاهد است. اگر محول حال جهانیان نه قضااست چرا مجاری احوال برخلاف رضاست؟!

نتیجه چنین زهد مایوسانه‌ای، رشدیافتن عرفانی است که به تعبیر ما عرفان سالوسانه است. عرفان زاهدانه که شأن نزول آن تحمل شکست و تسلائی دل‌های رنج‌دیده بود و ریاضت و ترک دنیا را ترویج می‌کرد بعدها وسیله به دست آوردن امتیازات طبقاتی شد و با جعل کرامات درباره پیران و مشایخ و ترفند قداست از مرحله نقش‌ف و پارسائی و رد ایذا و ستمگری نزول کرد و به سالوس و فریب روی آورد و مایه امتیاز اقطاب صاحب کرامت شد و به خشونت و ارباب‌علیه صاحبان فکر و اندیشه دست زد و با فلسفه و استدلال در افتاد و دست به دامان صاحبان قدرت

و ثروت شد و به عرفان سالوسانه تبدیل گشت و عارف را منتظر عطایای پادشاهان معدلت کیش!! ساخت.

عطاهاستی که شاه معدلت کیش فرستد سوی درویشان دل ریش دلیسل رأفت و احسان شاهند بر اقبال و قبول او، گواهند

جامی

منظومه اسطوره‌ای عرفان زاهدانه که بر مبنای رابطه عابد و معبود بنیاد شده بود، زاهد را وامی‌داشت که خود را بنده بی‌اراده ببیند و برای خویش موجودیتی قابل نباشد و معبود را صاحب نیرویی عظیم، مثل یک فرمانروای مقتدر ببیند و پشت به دنیای عینیت داشته باشد و به مقدرات تاریخی و اجتماعی مردم بی‌اعتنا باشد و سرانجام این عبودیت و تسلیم‌طلبی و شکست و حقارت نفس، ذهنش را به سوی کرامت‌جویی و ستایش از قدرتمندان بکشاند و به سالوس و ریا و در شعر به مدیحه، روی آورد که طرف خطابش دارای طنطنه، وقار، مقتدر و مراد است. حال آنکه شاعر، مرید، منفعل، پذیرنده، فرودست و غبارگذرگاه محبوب باشد که با تجمع و ترس، به ستایش بپردازد و به چابلوسی تن دردهد که چنین کاری مستلزم دروغ، سالوس و ریاست و با حقیقت

در عرفان زاهدانه،

حاکمیت زورمداران

عرفا را متقاعد می‌کند

که زندگی یک دم بیش

نیست که هم در اختیار

حاکمان مقتدر است

دشمنی دارد.

طبقه ممتاز که دینامیسم را به ضرر خویش می‌بیند و به ایستائی و رکود اعتقاد دارد، با زرق و برق دادن خرافات و طرح مسائل موهوم و ساختن اشخاص مقدس و صاحب کرامت و زیارتگاه‌های مقدس (ترفند قداست) و... به پندارهای ناسنجیده دامان می‌زند. چله نشینی، خواندن اوراد و عزائم و راهیابی به مجالس جنیان، احضار ارواح و در نهایت

شده‌اند، اگر جنگی روی دهد ممکن است به طاغیان و مرتدان ملحق شوند، در این صورت کشتن آنان واجب است ولی دسته دوم که به کفر آنها رأی می‌دادیم سزاوار کشتن‌اند، هر چند در مقام جنگ و قتال نباشند. اما راجع به زنان و اطفال آنها؛ زنها اگر هم عقیده شوهرانشان باشند و ما شوهرانشان را مرتد دانستیم باید کشته شوند. به دلیل قول پیامبر «من بدل دینه فاقتلوه»... اما کودکان را باید صبر کنیم تا به سن بلوغ برسند، آن وقت اسلام را بر آنها عرضه کنیم، اگر پذیرفتند از مرگ نجات یافته‌اند و اگر بخواهند بر مسلک پدران باقی بمانند باید گردن‌شان را زد. اما راجع به اموال آنها، اگر بدون هجوم سواران بر آن دست یافتیم مانند «فیء» است که بدون محاربه به تصرف مسلمین درآمده است و گرنه حکم غنائم جنگی را دارد. اما زنان آنها بر خودشان حرام است، ازدواج آنها بر مسلمین هم حرام است (۵)».

می‌بینید که غزالی بر کرسی فتوی نشسته است و دستور ترور، قتل عام و مصادره اموال یکی از فرقه‌های اسلامی را می‌دهد و آن‌ها را کافر و مرتد می‌داند. ولی باید دانست که روند تاریخی چنین تفکری محصول دوران ترس و شکست مردم بود. در پایان کارشاهان ساسانی و شکست ایرانیان، جنبه‌های منفی مبارزه که نشانه‌بی عملی و یأس ایرانیان مغلوب بود، در ایران رشد داشت، اما از قرن دوم به بعد تحت تأثیر نهضت شعوبیه و خوارج و سپس شیعیان اسماعیلیه و قرامطه و... که با تحریک احساسات ملی علیه تازیان (که ایرانیان را بردگان و موالی می‌نامیدند) برانگیخته شده بودند، هم پائی با توده‌های مردم در اقشار باسواد و اندیشمند احساس شد و از جنبه‌های منفی عرفان کاسته گشت، چنانچه «جنید» می‌گفت: «پس از چهل سال ریاضت دانستم که کار به ریاضت نیست.» در قرن پنجم به علت حملات ترکان سلجوقی و شکست‌های ناشی از

می‌کشاند. به قول سفیان ثوری «کسی تاب عبادت نیاورد و توان آن را نداشت جز از شدت ترس (۲)» اما زاهدان سالوس با اصالت دادن به گناهکاری فرد به مریدان توصیه می‌کردند که از اراده خود خلع ید شوند و کاملاً در اختیار مراد قرار گیرند و دوران «ارتضاع» یعنی شیرخوارگی را مانند کودکان در نزد شیخ و پیر بگذرانند و همچون چراغ از او روشنی بگیرند. «نیکسون» می‌نویسد: مفهومی که در پوشانیدن خرخره بر مریدان وجود دارد این است که دست شیخ را دست پیغمبر می‌دانند. زیرا تسلیم مرید در برابر شیخ همچون تسلیم مرید در برابر خدا و پیغمبر است (۲)».

«غزالی» مغز متفکر چنین عرفانی، اعمال خشونت و به قتل رساندن بی‌دینان را برای رضای خدا و تنبیه و شکنجه کودکان را برای رساندن آنها به بلوغ فکری، لازم می‌داند و در کتاب فضائح الباطنیه پس از رد باطنیان، خلیفه عباسی (المستظهر بالله) را امام بالحق و واجب الاطاعه می‌داند. او در باب کافران و مرتدان می‌گوید:

«امام عصر مخیر است که کافران را در مقابل فدیه آزاد کند یا جزیه بگیرد و یا به بردگی ببرد و یا بکشد، ولی در باب مرتدین این اختیار از امام سلب است، بلکه واجب است که آنها را بکشد... تا زمین از لوٹ وجودشان پاک شود (۴)».

به نظر می‌رسد آنگاه که عرفان زاهدانه، به عرفان سالوسانه و منفعت طلبانه تغییر پیدا می‌کند، اصل خشونت را اساس و پایه رفتار می‌شمارد و «سادیسیم» ظهور می‌یابد.

امام محمد غزالی شافعی مذهب و اشعری مسلک، فقیه و محدث و متشرع که دم از عرفان و تصوف می‌زد درباره کسانی که به عقاید باطنیه (شیعه اسماعیلی) گرایش پیدا کردند، می‌گوید: «حتی اگر در حال مسالمت [باشند] اگر در خانه خود خوابیده‌اند و کاری به کسی ندارند باید آنان را کشت. گروه نخستین که از راه جهالت، باطنی

فریب دادن توده‌های عوام و ترساندن آنها از عواقب مخالفت‌ها، شگرد سالوسانه این نوع عرفان باقی‌های درباری است. تا آنجا که «تیمور» خونریزی که هزاران نفر را قتل عام کرد، خود خرخره صوفیان را در می‌پوشید و به خدمت مشایخ می‌رسید و به آنها حرمت می‌نهاد و قبر مشایخ را زیارت می‌کرد و وزن و منزلتی برای صوفیان سالوس فراهم می‌ساخت.

صوفی نهاد دام و سر حقه باز کرد
بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد

نقد صوفی نه همه صافی و بی‌غش باشد
ای بسا خرخره که مستوجب آتش باشد

حافظ زهد و عرفانی که نتیجه آن تحقیر همه چیز در خویشتن و تسلیم شدن در برابر فکر آکنده از فقر است در آغاز تولید احساس سرشکستگی شدید و حقارت زیاد می‌کند و سپس به ناتوانی و درماندگی فرد در قبال وظایف اجتماعی می‌انجامد که یا موجب اعتزال و مسؤولیت ناپذیری می‌شود (من اختار العزله فالعزله) و یا بازتاب آن اندیشه‌ها، موجب سوء استفاده خداوندان زر و زور می‌گردد. زاهد «توکل» را تجرد از اراده و «رضا» را تن‌دادن به شکست و «فقر» را قبول صدقات و خیرات تلقی می‌کردند و نگرش آنان بر بنیاد دوگانه انگاری جهان روحانی و جهان جسمانی بنا می‌شد که روح نورانی می‌بایست خود را از ظلمت وحشت‌انگیز جسمانی رهایی کرد، ترک دنیای دوزخ در کنار خودستیزی آنان اهمیت می‌یافت و انسان موجود وابسته‌ای بود که می‌بایست دائماً به یاد مرگ باشد و با اندیشیدن به دنیای پس از مرگ خود را تسکین بخشد.

وحشت و ترس از روز قیامت و عذاب جهنم که بازتاب وحشت از حاکمان زورمدار و موجب اعتباری زندگی بود، زاهد را به انابه و استغفار



A Reliable Name In Tourism Industry
نامی آشنا و مطمئن در صنعت توریسم

تهران - خیابان دکتر علی شریعتی - پلاک ۱۹۰۷
تلفن: ۲۷۱۷۱۷۹ - ۲۷۱۰۱۹۱
پست الکترونیکی: Holiday@neda.net

شرکت جهانگردی و مسافرتی تعطیلات تقدیم می‌کند

- ✓ اخذ ویزا و رزرو هتل در نوبی
- ✓ فروش بلیط قطار

- ✓ مشاور شما در امور ایرانگردی - جهانگردی - بلیط داخلی و خارجی

- ✓ فروش بلیط کلیه خطوط هواپیمایی داخلی

- ✓ فروش بلیط کلیه خطوط هواپیمایی بین‌المللی

- ✓ رزرواسیون هتل در داخل و خارج از کشور

- ✓ ارائه خدمات جایگاه تشریفات اختصاصی مهرآباد (CIP)



۲۵ سال سابقه
در امر گردشگری

آن و نفوذ اشعری‌ها که بسیار قشری، خشک اندیش و ظاهرین بودند، عقیده «جبر مذهبی» رواج یافت، عقل‌گرایان و اندیشمندان تحت تعقیب قرار گرفتند و هر صدایی که در مخالفت با آیین تسنن بود، در نطفه خفه می‌شد و این شکست، جماعت مخالف را به محافل عرفانی کشاند تا درد نهان خویش را با توسل به اصطلاحات عرفانی بیان کنند و به نوعی با نظام خشک اشعری به مخالفت برخیزند. خلیفه عباسی «القادر بالله» حکمی به نام «اعتقاد القادری» صادر کرد که تمام اصول اشعری را تثبیت و معتقدات معتزله را تحریم می‌نمود و فقهای آن را مورد تأیید قرار دادند. او می‌گفت: همه افراد خلق در برابر خالق عاجز و بی‌اراده‌اند و کلام اله غیر مخلوق و قدیم است و هر که آن را مخلوق بداند، کافر و «مهدور الدم» است.

مخالفت با علوم عقلی کار را به سوزاندن کتب علمی و ریاضی و تحریم علوم نظری و تکفیر دانشمندان کشاند و ضربات عظیمی بر پیکره جامعه علمی آن زمان وارد ساخت. «غزالی» که نفوذ شدیدی در دستگاه سلاجقه و در بین فقها داشت علوم فلسفی و نظری ریاضیات و منطق را با عقاید دینی ناسازگار دانست و آنها را غیر لازم شمرد و به تکفیر فلاسفه پرداخت. «سنایی» می‌گوید:

بمیرید از چنین جانی کزو کفر و هوا خیزد
ازیرا در چنین جانها فرو ناید مسلمانی
تو ای مرد سخن پیشه که بهر دام مشتت دین
ز دین حق بماندستی به نیروی سخندانی
چه سستی دیدی از سنت که رفتی سوی بی‌دینان
چه تقصیر آمد از قران که گشتی گرد لامانی
برون کن طوق عقلانی به سوی ذوق ایمان شو
چه باشد حکمت یونان به پیش ذوق ایمانی
و خاقانی نیز از بدگویی نسبت به فیلسوفان نکته‌ای فرو نگذاشته است:

فلسفه در سخن نیامیزید
وانگهی نام آن جدل منهید
نقد هر فلسفی کم از فلسفی (۶) است
فلس در کیسه عمل منهید
مرکب دین که زاده عرب است
داغ یونانش بر کفل منهید

اعتقاد به تسامح در برابر دگراندیشان
قتل شهاب‌الدین یحیی سهروردی که فلسفه
تعقل را با عرفان‌رندانه خود درهم آمیخته بود و

فلسفه‌اش آمیزه‌ای از اصطلاحات علمی و مذهبی ایران قدیم و اعتقادات فلسفی ایرانیان و مسلمانان پیکارگر آن زمان بود، از طرف سنت‌گرایان خشونت طلب، امری لازم به شمار می‌رفت. این فیلسوف که با نوشتن کتاب «حکمه الاشراق» فلسفه تازه‌ای به نام مکتب اشراق بنیاد نهاده بود، به اتهام کفر و گمراه ساختن خلق با وضع فجیعی به قتل رسید.

در قرن چهارم که فشارهای شدید متظاهران به دین، عرفان سالوسانه را به اوج خود رساند، گروهی از اندیشمندان و ادار شدند که مخفیانه به تعلیم دانش‌ها بپردازند و رسالاتی بدون ذکر نام مؤلف و با نام «اخوان الصفا» منتشر کنند. آنان با

زمانی که عرفان

زاهدانه به عرفان

سالوسانه تغییر

پیدا می‌کند،

«سادیسیم»

ظهور می‌یابد

خرافات و کژاندیشی‌ها به مبارزه برخاستند و با زبانی ساده و قابل فهم، مسائل علمی را برای مردم بازگو کردند. یاقوت حموی در معجم البلدان می‌نویسد وقتی که مرو را در سال ۶۱۶ و مقارن حمله مغول ترک می‌کرد، ده کتابخانه در آنجا وجود داشت که کتب آن از حیث کثرت و نفاست نسخ در دنیای نظیر بود و در یکی از این کتابخانه‌ها دوازده هزار مجلد کتاب موجود بود. این کتابخانه‌ها و مراکز علمی دیگر و دانشمندان‌شان در حمله خانمانسوز مغول‌ها از بین رفتند.

صبغه عرفانی ادبیات فارسی در این دوران‌های مبارزه و شکست که به صورت «عرفان‌رندانه» شکل گرفت، پوششی است در قالب هنر بر بینشی که برای نقش انسان اهمیتی بسزا قائل است و در مقابل تحقیر معنوی انسان و شکستی که بر او تحمیل شده است، مقاومت می‌ورزد و به پانته‌یسم Pantheism که زمینه انتقال آدمی را از حقارت به عزت معنوی خواستار است، توجه دارد. این بینش، ذلت شکست، بردگی، فیده‌یسم (تعبد

صرفاً) و تعلقات اسارت‌بار انسان را برنمی‌تابد و برای رهائی او تلاش می‌کند و آدمی را واقف به توانایی‌های خویش می‌سازد که بار امانت را بر دوش خود احساس می‌کند و اگرچه به فردیت انسان تأکید دارد، اما با تکیه بر عشق، خودبینی و خودخواهی را عدول از جاده حقیقت می‌داند:

«کار طالب آن است که در خود جز عشق نطلبد،
وجود عاشق از عشق است؛ بی عشق چگونه
زندگی کند، حیات از عشق می‌شناس و ممت
بی عشق می‌یاب. هر که عشق ندارد مجنون و
بی حاصل است. هر که عاشق نیست «خودبین» و
«برکین» باشد و «خودرأی» بوده، عاشقی بی‌خودی
و بی‌رأیی باشد (۷)».

آتشواره غزل که در دهنک و خونرنگ است
در مقابل قصیده و مدیحه سرایی سر بر افرازد و
عشق را از دربار به میان مردم می‌برد و حربه
آزاداندیشی و عرفان‌رندانه قرار می‌دهد. مثل
قصیده نیست که به گزافه‌گویی بپردازد. بر فتوت
و رادی تأکید دارد که اوج آن را در غزل‌های حافظ
مشاهده می‌کنیم:

بر در میخانه رفتن کار یکرنگان بود
خودفروشان را به کوی می‌فروشان راه نیست
حافظ

«نجم‌الدین رازی» در اهمیت انسان می‌گوید:
«مقصود و خلاصه از جملگی آفرینش، وجود
انسان بود و هر چیزی را که وجودی هست به
تبعیت وجود انسان است و اگر نظر تمام افتد باز بیند
که همه وجود، انسان است (۸)».

اتحاد انسان با موضوع شناخت، حل مفهوم
حق در پیکره طبیعت و قائل شدن جوهری یگانه
برای هستی متنوع و متکثر، اجتناب از جنگ و
بیدادگری که حاصل خودخواهی‌هاست و تعمیم
عشق و صلح همگانی (در سخن ادبای قرون
وسطی یک جریان مرفعی به شمار می‌رود. حرکت
جوهری طبیعت و ماده را که اندیشه تغییر و تبدل
مواد را بیان می‌کند و تکامل هستی دائمی و متحرک
را به ذهن متبادر می‌سازد، باید از آموزش‌های
خرافی و منحط و متناقض عرفان منفی که
جوکی‌گری و کرامت‌طلبی و ریاضت بی‌بوده و
قرار گرفتن در کنار خان‌ها و اقطاب استثمارگر،
قشری و سالوس راترویج می‌کند و تسلیم کامل
شکست می‌شود، دانست که بدون شک با اندیشه
ادبای بزرگ ما در تضاد قرار دارد. در دیدگاه
ادیبان مابا قدرت عشق می‌توان عالمی از نو و آدمی
از نو ساخت و با این «لطیفه نهانی» می‌توان دست

منافع خویش را با آن تضمین کند. اعراب که شعرهای خویش را فراموش کرده بودند، ایرانیان را «موالی» یعنی بردگان خویش نامیدند و مخالفین را گردن می زدند. رقص و موسیقی را برای آنان حرام اعلام کردند. پیکرتراشی و نقاشی و هر نوع تجسمی را بت پرستی به حساب آوردند. وصف زیباییها و سرودن شعر، مذبوم و مکروه اعلام شد و هر نوع تجلی زیبایی و هنر را ممنوع اعلام و خفقان عمومی ایجاد کردند و حاکمیت ستمگرانه بنی امیه و بنی عباس بر ایرانیان تحمیل شد و اعراب بدوی و بیابانگرد که از نظر فکر و فرهنگ بسیار عقب مانده بودند، بر آنها چیره شدند.

مردم با فرهنگ ما که احساس تلخی شکست بر کامشان ناگوار بود به مقابله با آن پرداختند و در حوزه اندیشه و عمل از خودمقاومت نشان دادند و به قول و غزل و موسیقی و سماع صوفیانه روی آوردند و در مقابل مراکز حکومتی و معابد زورمداران، تکیه و خانقاه ساختند و از خانقاه هم به قول حافظ نقبی به میخانه (جایگاه مستان حقیقت و آزادی) زدند.

ز خانقاه به میخانه می رود حافظ

مکر زمستی زهد و ریایه هوش آمد هنرمندان، رقص و نشاط و موسیقی را در قالب شعر و نثر شاعرانه ارائه دادند و نقاشی و مجسمه سازی را در شعر و ادب تجسم بخشیدند و بدینگونه همه هنرهای ممنوع شده را به صورت شعر درآوردند و عقده های سرکوفته ملت را در طرحها و نقشها و سماع شاعرانه به نمایش درآوردند: کاغذین جامه به خوناب بشویم که فلک رهنمونیم به پای علم داد نکرد دل به امید صدایی که مگر در تورسد ناله ها کرد در این کوه که فرهاد نکرد مطر با پرده بگردان و بزین راه عراق که بدین راه بشد یار و زما یاد نکرد غزلیات عراقیست سرود حافظ که شنید این ره دلسوز که فریاد نکرد؟ «حافظه»

ناگفته نماند که «زهد» در آغاز برای تزکیه باطن و پرداختن به درون، برای گریز از ناملایمات خارج و عکس العمل فردی علیه فساد و نابسامانی در جامعه بود و نوعی مقاومت به شمار می رفت

لا اله الا اناها فاعبدون
نیست اندر جبهه ام الا خدا
چند جویی در زمین و در سما
آن مریدان جمله دیوانه شدند
کاردها در جسم پاکش می زدند
هر یکی چون ملحدان گرد کوه (۱۰)
کرد می زد پیر خود را بی ستوه

«مولوی»

و حلاج که در قرن سوم هجری به اتهامات رافضی، بدعت گذار و زندیق بودن به دار کشیده می شود، می گوید:
فاذا ابصرتني ابصرته
و اذا ابصرته ابصرتنا

هرگاه دیده به رویم کشایی محبوب رامی بینی
و اگر نظر به جانب او افکنی نگاهت بر من
دوخته شده است

مبارزه فکری با فرهنگ و سلطه بیگانگان در گذشته به صورت تصوف ایرانی و عرفان رندانه جلوه کرد. ایرانیان که فریب وعده و وعیدها را خوردند و عارف سالوس با سیب بوستان و شهید و شیر به فریبکاری کودکانه اش پرداخت، شعار عدالت خواهی پیامبر (ص) برای او ایزاری شد تا

به کار آفرینندگی چنین عالم و آدمی شد.
عقل گوید شش جهت حد است و بیرون راه نیست
عشق گوید راه هست و رفته ام من بارها
مولوی
«عشق، آسمان است و روح زمین، یعنی عشق
فاعل است و روح قابل. بدین نسبت میان شان
ارتباطی است معنوی، او این را درمی کشد و این
او را برمی کشد» (۹).

در اینجا عشق تسلیم نیست بلکه موجد حیات و زندگی تازه است.
مرده بدم، زنده شدم
گریه بدم، خنده شدم
دولت عشق آمد و من
دولت پاینده شدم
دیده سیر است مرا
جان دلیر است مرا
زهره شیر است مرا
زهره تابنده شدم

مولوی

بنابراین شاعری که در برابر ریاکاری، تعصب، قشریت و خشونت می ایستد و استغنائی معنوی را با تبلیغ آئین مهر و مقاومت در برابر مصائب سخت بیان می کند، رندانه از لافاه عرفان، برای تعبیر تو و ساخت تازه کلام و چند معنایی تعبیر و راز آگین کردن الفاظ و از وسیله های مرز آمیز هنر برای بیان مقصود پنهانی اش استفاده می کند و ایزاری برای مقاومت می سازد.

حافظ مکن ملامت رندان که درازل
ما را خدا ز زهد ریایی نیساز کرد
حقیقت که در نهیت عارف زاهد، بر
مسند قدرت مطلق تکیه زده، بر ماسوا
فرمان می راند، در عرفان رندانه مستحیل
در ذرات وجود می گردد و در همه چیز و
همه جا قرار دارد.

در خرابیات مغان نور خدا می بینم
این عجب بین که چه نوری ز کجای بینم
اعتقاد به وحدت وجود به معنی
رؤیت جلوه زیبایی در همه جا و همه گاه
و جستجوی کمال در انسان است که در
آثارشان مشهود می گردد.

با مریدان آن فقیر محتشم

«بایزید» آمد که نک «یزدان» منم
گفت مستانه عیان آن ذوقنون



ایران الکترونیک

IRAN ELECTRONIC

واردات و توزیع انواع قطعات الکترونیک

از قبیل انواع نیمه هادی، فیبر روکش مسدار، کانکتور،
کابل کامپیوتر، میکرو موتور، بلندگو، هسته فریت، قلع
باتری خشک (سیلد لید اسید) و ...

قطعات اختصاصی طبق سفارش مشتری
بازرگانی امیری (واردات - واردات)

تهران، خیابان مطهری، بعد از خیابان مفتح، خیابان مهرداد، شماره ۱۰

تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۹۵۱۳-۸۸۳۱۹۸۱

فاکس: ۰۲۱-۸۸۳۱۹۸۱-۸۳۰۷۲۳۴

E-MAIL: hasouri@yahoo.com

که اگر عالمانه می بود و از روشن بینی سرچشمه می گرفت به عرفان رندانه (عرفان زیمرکانه و آگاهانه) نزدیک می شد. اما زاهد قشری که به تعبیر حضرت علی (ع) «زاهد متسک» (خشک اندیش و مقدس ماب) نامیده می شد علم را حجاب عظیم می دانست، زیرا فهم واقعیت برایش خوف انگیز و مغایر با زندگی فردی او بود، پس به تذلیل عقل معرفت جو می پرداخت و به حدیثی منسوب به پیامبر متسک می جست که «اکثر اهل الجنة البله» (بیشتر بهشتیان نادان اند. ابرعکس در عرفان رندانه اگر عالمانی مورد نكوهش قرار می گرفتند مقصود آن دسته از مدعیان علم و آگاهی بودند که از علم سوء استفاده می کردند:

بد گهر را علم و فن آموختن
دادن تیغ است دست راهزن
چون قلم در دست غناری فتاد
لاجرم منصور بر داری فتاد

آئین «فتوت» که آئین عیاران و جوانمردان بود در آن نافذ بود. چهار اصل انسانی آن: ۱- همه را از خود دانستن ۲- اغماض ۳- فداکاری ۴- بردباری که بیانگر اندیشه های انسان دوستانه، خیرخواهی و همیاری بود، در آن اثر گذاشت. عطار می گفت:

«فتوت» چیست؟ داد خلق دادن
به پای دستگیری ایستادن رشیدالدین
فضل الله که از مورخین دوره مغول و پایه گذار
نظمی نو برای وصول مالیات ها برای غازان خان
بود، درباره رهبران فکری نهضتی به نام
«آفرانگ» می گوید: رهبران آنان به ظاهر خود را
از شیوخ درویشان نموده، عملا طرز تفکر «مزدک»
را تبلیغ می کردند. جامی این گونه مبارزان را
«متشبه مبطل» می نامد و درباره ملامتیه می گوید:
«اما متشبه مبطل به ملامتیه طایفه ای باشند از
زنداقه» (۱۱).

«پروفیسور ولف» در دائرة المعارف بریتانیکا
راجع به «وحدت وجود» که عرفان رندانه آن را
 مطرح کرده است، می گوید: «جهان آفریده ای
 متمایز از خدا نیست خدا جهان است و
جهان خداست (۱۲)». طبق این نظریه قابلیت ذاتی
انسان که قدرت حق مستحیل در ذات اوست و از
طبیعت جدائی ندارد، روشن است و انسانها نیز
در پیوند و وحدت با یکدیگر معنی دارند، سقوط
انسان فقط در خودبینی و تکبر است:

گفت فرعونى انالحق، گشت پست
گفت منصورى انالحق و برست

مولوی

کمال عشق در دیدگاه آنان اتحاد اراده محب و محبوب است، آتشی در دل آنان است که هیچگاه نمی میرد و در پیشگاه عظمتش خرمن ماه و خوشه پروین به جوی نمی آرزد و آدمی از اسارت بیرون است: «بنده عشقم و از هر دو جهان آزادام» عاشق از جنگ بیزار است و در پی رنجاندن کسی نیست:

مباش در پی آزار و هر چه خواهی کن
که در طریقت ما غیر ازین گناهی نیست

او در پی ساختن عالم و آدمی نواست و با ظلمت سازگار نیست و صحبت حکام را ظلمت شب یلدا می داند و عشق او را والاتر از هر مذهب و ملتی قرار می دهد اما نباید ناگفته گذاشت که انعکاس عمیق شکست ها در آثار شاعران و نویسندگان، بی علاقی به مادیات، کرامت جویی، سنت گرایی و فرار از واقعیت ها در شعر آنان امری

عرفان رندانه

پوششی است در

قالب هنر، بر بینشی

که برای نقش انسان

اهمیتی به سزا

قائل است

اجتناب ناپذیر بود، ولی تأثیر جنبشهای مردمی آنها را کمرنگ می کرد و شعرشان بین فاجعه و تسلا قرار می گرفت یعنی بین کشایش یک افق برای تسلیم نشدن به فاجعه و دریافتن «حال» و نیز یافتن تعادل و حرکت در عین شکست و ابداع فریادی که بازتاب نموده های زندگی برای تاریخ بشریت باشد. به قول محمد مختاری شاعر شهید:

هوای مرگ که می پیچد
تولد شعر را باید پنهانی جشن گرفت
که حلقه های گل را تاب نمی آورد
تنها بر گردن سکوت (۱۵)

جنبش های مردمی در صیغه «عرفان رندانه» که ادامه قیام های مزدک، بابک، شعوبیه و... بود شعر و نثر را به مردم نزدیک کرد. نهضت سرداران، مرعشیان مازندران، حروفیان و

خروج بدرالدین سماوی در ترکیه و... زمینه را برای تحول ادبی آماده کرد: عمادالدین نسیمی می گوید:

گر انالحق های ما را بشنود منصور مست

هم به خون ما دهد فتوا و هم دار آورد

متأسفانه شکست همه این نهضت ها با وجود فداکاری های بیش از حد قیام کنندگان موجب رواج عرفان سالوسانه شد و تصوف و عرفان، دکانی برای شکمبارگان و عوام فریبان شد و به راه انحطاط افتاد و تا آنجا که ایلخانان مغول خود را صوفی می شمردند و تیمورخونرین تمام اردبیل و حومه اش را وقف خانقاه های صوفیه کرد و به قول کسروی مردم به جای مبارزه با مغولان برای کاستن آندوه شان به دامان صوفیگری و خراباتی گری افتادند.

از قرن هشتم، ضعف و انحطاط بر شعر پارسی سایه انداخت. تفاسیری که از سخن شاعران ارائه دادند در جهت منافع طبقاتی و تعبیرهای ناروا بود فی المثل کتابی به نام شرح عرفانی غزل های حافظ در قرن یازدهم درباره این بیت: کلمه «ترک» را محبوب ذوالجلال والقمر می داند. شاید به اعتبار ترک تازی ها جلال و قهر رابه محبوب نسبت می دهد.

اگر آن ترک شیرازی بدست آرد دل ما را

به خال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را

می نویسد، «ترک»... محبوب ذوالجلال و القهر را گویند و «شیراز» عالم لاهوت است و «خال» نقطه وحدت، «سمرقند و بخارا» دنیا و آخرت است و به دنبال آن «آب رکناباد و گلگشت مصلا» رابه معنی دنیا و «ساقی» رابه معنی پیرو و مرشد و «می» را عشق و محبت ذاتیه می داند (۱۶). معلوم نیست چقدر زحمت کشیده تا به این نتیجه برسد، خدا می داندو به نظر می رسد محبوب را با یک پادشاه عوضی گرفته است! درجای دیگر در شرح بیت:

می دو ساله و محبوب چهارده ساله

همین بس است مرا صحبت صغیر و کبیر

می گوید: می دو ساله عبارت از قرآن مجید و قرآن حمید به اعتبار نزول مرتین و محبوب چهارده ساله کنایت از مرشد است که در چهل سالگی به کمال رسد و محبوب را به اعتبار چهارده سالگی کبیر بر زبان رانده و چهل به تعبیر چهارده درخور بود (۱۷).

می بینید که افاضات حضرات تا چه پایه بلند

۱۲- بطروشیفسکی: نهضت سربه داران خراسان، ترجمه کریم کشاورز، پیام، تهران، ۱۳۵۱، ص ۲۰.

۱۳- همان، به نقل از نفعات الانس جامی، چاپ کلکته، ۱۸۵۹، ص ۱۷.

۱۴- و.ت. استیلس: عرفان و فلسفه، ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ج دوم، سروش، تهران، ۱۳۶۱، ص ۲۱۴.

۱۵- محمد مختاری: وزن دنیا، توس، تهران، ۱۳۷۸، ص ۶۰.

۱۶- ابوالحسن عبدالرحمان حتمی لاهوری: شرح عرفانی غزل های حافظ، تصحیح و تعلیقات بهاءالدین خرمشاهی، جلد اول، نشر قطره، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۴، ص ۱۷ و ۱۸.

۱۷- همان، ص ۱۷۶۰-۱۷۶۱.

۱۸- حافظ شیرازی: دیوان غزلیات، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، صفی علی شاه، چ اول ۱۳۶۳، ص ۱۷۴.

تذکر: این نکته لازم است که بسیاری از محققین مثل دکتر هومن، حافظ راعارف نمی دانند ولی به نظر ما حافظ از صیغه عرفان برای سرودن اشعارش رندانه استفاده کرده است و شهرت و محبوبیت او نیز رهین چنین استفاده های درست است.

۲- شطح: نادیده گرفتن دو اصل منطقی «امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین» درسرخنان عارفان بود مثل:

ای نوش کرده نیش را، بی خویش کن با خویش را باخوی کن بی خویش را، چیزی بده درویش را

۳- رینولد.انیکلسون: پیدایش و سیره تصوف، ترجمه محمدباقر معین به نقل از حلقه الاولیای ج ۶/ ۳۶۲ (چاپ قاهره)، ص ۱۲۴.

۴- مرتضی راوندی: تاریخ اجتماعی ایران، جلد نهم، انتشارات آرش، استکهلم، ص ۲۸۹ و ۳۹۰.

۵- همان، ص ۲۸۹ و ۳۹۰.

۶- فلس: واحد بی ارزشی از پول آن زمان بوده است.

۷- عین القضاة همدانی: تصدیقات، تصحیح دکتر عقیف عسیران، کتابخانه منوچهری، چ دوم، ص ۹۹ ص ۱۲.

۸- نجم الدین رازی: مرصاد العباد، به نقل از متون ادب فارسی، تألیف اسماعیل حاکمی و... چاپ نشر ایران

۹- عین القضاة همدانی: لوابیح، ص ۱۴.

۱۰- گردکوه: کوهی است در ولایت مازندران، فرهنگ فارسی، دکتر محمد معین «قسمت اعلام»

۱۱- عبدالرحمن جامی: نفعات الانس، تصحیح توحیدی پور، تهران، ص ۱۵۰.

است!! معلوم نیست چرا مؤلف محترم و دانشمند! محبوب چهارده ساله را به ماه شب چهارده که ماه کامل است تشبیه نکرده تا مجبور نباشد بگوید: «چهل به تعبیر چهارده درخور بود!»

حاصل آنکه این انحطاط و این تعبیر و تفسیرهای ناروا و زورچپان کردن مفاهیم عرفان زاهدانه موجب آن شد که حتی بسیاری از محققین را به این باور بکشاند که شاعران ما تفکر ناصحیح عرفان و تصوف منحط را دنبال می کردند و مانند «کسروی» ارنیبه ادبی ما را تا حد «ابزار مقاصد ارتجاعی» پائین آورند و ادیبان را تدریجاً صوفیان صاحب مسند و مرید پرور تنزل دهند.

در پایان این مقال باز هم از سخنسرای اندیشه ورز و نگارگر کشورمان حافظ، شاهد مثال می آوریم:

راه عشق ارچه کمین گاه کمان داران است
هر که دانسته رود صرفه زاعدا ببرد (۱۸)

حافظ

پاورقی:

۱- نیچه: چنین گفت زرتشت، ترجمه آشوری، نشر آگه، ۱۳۷۶، تهران

بخارا

مجله فرهنگی و هنری
مدیر و سرمدیر: علی دهبیاتی

بخارا مجله ای است فرهنگی و هنری که در آن مقالات و نقدها و خبرهای مربوط به ادبیات و هنر ایران و جهان منتشر می شود

مجله فرهنگی و هنری بخارا با مقالاتی از نویسندگان، مترجمان و استادان بزرگ فرهنگ ادب و هنر منتشر می شود

بخارا - عزت الله فولادوند - عبدالحسین آذرنگ - شفیق سعد - احمد رضا احمدی
میرزا یونس مشیرری - عمران صلاحی - هرمز همایون پور - یاروش شایگان - پرویز ورجاوند
سید حسن دهبیاتی - انور گامه ای - مینو مشیرری - جلال نساری - قمر آریان - هاشم رحمانزاده
سید فرید قاسمی - یحیی نژاد - طوبی ساطعی - محمد علی همایون کانسوریان
شاهرخ مشکوی - جمشید ارجمند - خسرو ناقص - شرف خراسانی - سیروس شمیم
میرزا یونس مشیرری - سودابه اشرفی - محمد فهیمان یزیدی - فرخ تمیمی - مفتون آهینی
شارلوت کریکوریان - پرویز کلانتری و ...

تلفن و فاکس: ۸۷۰۷۱۳۲ تهران - صندوق پستی: ۱۶۶ - ۱۵۶۵۵